

نقش مادر در تربیت فرزند

محمدعارف صداقت^۱

چکیده

در این پژوهش با عنوان «نقش مادر در تربیت فرزند، با تأکید بر روان‌شناسی و آموزه‌های اسلامی» مباحثی بررسی گردیده است که اثبات می‌سازد مادر نقش بیشتر در تربیت فرزند دارد. تحقیق پیش‌رو، به دو ساحت تربیت: تربیت جسمی و تربیت شناختی می‌پردازد و سوال اصلی تحقیق این است که مادر چه نقشی در تربیت فرزند دارد؟ روش تحقیق توصیفی تحلیلی است و برای گردآوری اطلاعات از روش اسنادی و روش زمینه‌یابی با استفاده از ابزار پرسش‌نامه و مصاحبه در چند تا دانشگاه در افغانستان استفاده شده است. برای به دست آوردن دیدگاه اسلامی به منابع اسلامی و دیدگاه اندیشمندان مسلمان مراجعه کرده و از این دیدگاه‌ها که به‌صورت صریح یا غیر صریح درباره نقش مادر در تربیت فرزند بیان گردیده است، به دیدگاه اسلامی دست یافته‌ایم و آنگاه برای به دست آوردن دیدگاه روان‌شناسان به کتاب‌های روان‌شناسی مراجعه گردیده است و برای اینکه از روش میدانی نیز استفاده شود در بین چند نفر از دانشجویان و طلاب خواهر و برادر پرسشنامه‌ای نیز توزیع گردیده و از آنان نظرسنجی شده است تا نظر دانشجویان نیز به‌عنوان پدران، مادران یا فرزندان تحصیل کرده نقش مادر در تربیت فرزند بررسی شود. پس از بررسی، از مجموع یافته‌های سه‌گانه، این نکته به دست آمد که مادر نقش بیشتر در تربیت فرزند دارد از این‌رو، باید در انتخاب مادران آینده دقت صورت بگیرد و در عین حال مادران نیز در قبال تربیت فرزندانشان وظایف بیشتر و مهم‌تری دارند.

واژگان کلیدی: مادر، فرزند، تربیت جسمی، تربیت شناختی، نگرش.

۱. گروه علوم تربیتی، جامعه المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

مقدمه

مادر در اندیشه اسلامی و به تبع آن در جوامع اسلامی نقش و جایگاه فوق‌العاده دارد. دین مبین اسلام بادید تقدس به مادر نگریسته است تا جایی که پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: بهشت زیر پای مادران است: الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ (نوری، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۵، ص ۱۸۰).

مادر مربی است و در جهات مختلف، بخصوص در عرصه‌ی تربیت می‌تواند نقش تعیین‌کننده بر تربیت فرزندان خود داشته باشد. زیرا که رابطه مادر و فرزند، رابطه بسیار گسترده و در عین حال عمیق است. به همین دلیل، اگر مادران بخوبی تربیت و اصلاح شوند، جامعه اصلاح خواهد شد. درواقع با اصلاح مادران، کمتر از نیمی از جامعه به‌صورت مستقیم و نیم دیگر به‌صورت غیرمستقیم اصلاح می‌گردد. زیرا نیمی از جامعه را زنان و مادران تشکیل می‌دهند و بر نیم دیگر نیز تأثیر می‌گذارند، پس مادران تربیت‌یافته، افراد بسیاری را تربیت و اصلاح می‌کنند که در نتیجه جامعه اصلاح می‌گردد.

نقش مادر همواره مثبت و سازنده نیست، بلکه گاهی مهم‌ترین مانع تربیت درست فرزندان مادر است. همان‌گونه این نظر در احادیث و نزد برخی از دانشمندان پذیرفته شده است که مادر در شکوفایی استعداد یا بازداشتن از شکوفایی، نقش برجسته دارد. امام علی (ع) می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَتَرْوِجَ الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَوُلْدُهَا ضِيَاعٌ»^۱. در شعری از پروین اعتصامی آمده است:

دامن مادر نخست آموزگار کودک است طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری
(اعتصامی، ۱۳۷۲، ص ۲۳۶).

مادر به حدی بر شکل‌گیری شخصیت کودک تأثیر دارد که می‌توان فرزند را کپی مادرش دانست چنانکه گفته‌اند: «مادر را ببین، دختر را بگیر» معنای این سخن آن است که مادر اگر خوب بود دختر خوب است، اگر مادر باحجاب باشد دختر نیز

۱. از ازدواج با زن بی‌خرد بهره‌یزید زیرا همراهی با او گرفتاری و فرزندان او ضایع است (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۴۰۶).

چنین است و البته، بر عکس نیز صادق است: اگر مادر بد باشد، دختر هم بد خواهد بود و اگر مادر پرخاشگر باشد دختر نیز همان گونه خواهد بود. همین گونه است فرزندان پسر که متأثر از رفتار و شخصیت مادران اند.

از طرفی انسان موجودی پیچیده است و استعداد های گوناگونی دارد که می توان او را تربیت کرد و استعداد های او را شکوفا ساخت، بنا به قول اهل منطق بشر در آغاز تنها استعداد انسان شدن را دارد که کم کم، چیزها را یاد می گیرد (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۳۶). فرزند انسان استعداد محض است، اگر خوبی ها به او ارائه شود خوبی را فرامی گیرد، اگر بدی ها را به او یاد دهند بد خواهند شد. روشن است که شکوفا شدن استعدادها، نیاز به عوامل و اسباب دارد، مادر که یکی از ارکان تربیت و خانواده است که در شکوفاسازی استعدادها و تربیت، نقش تعیین کننده دارد، یعنی هم در جهت مثبت، هم در جهت منفی، نحوه تعامل و تربیت مادر اثرگذار است. این نوشتار نقش مادران در تربیت فرزندان را در دو بخش آموزه های اسلامی و روان شناسی بررسی می کند تا نظر اسلام و روان شناسان را در این زمینه بیان کند. در این تحقیق بیشتر نقش مادر بر سطوح و ابعاد تربیت فرزند را از نظر روان شناسی بررسی می کنیم. در روان شناسی به صورت کلی و در روان شناسی پرورشی به صورت خاص این بحث بیشتر با عنوان رشد مطرح و بررسی گردیده است. در ادامه به ترتیب از نقش مادر در تربیت جسمی و تربیت شناختی و به جنبه های شناختی و روان - اجتماعی می پردازیم.

۱. تربیت بدنی (جسمی)

تعریف. تربیت بدنی عبارت است از امداد رسانی به متربیان برای دستیابی به رشد و رشد بدن، نشاط، شادابی جسمی، توانمندسازی آنان برای مقابله با بیماری ها و دستیابی بدنی و بهره وری از اندام های سالم و قوی، برای انجام کارها در راستای اهداف متعالی روانی و معنوی (شاملی و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۲۱۲).

روان شناسان نیز رشد را در سه زمینه جسمی، شناختی و روانی - اجتماعی بررسی

کرده‌اند: «رشد جسمی به تغییراتی مربوط می‌شود که در بدن به وجود می‌آید: تغییر از نظر قد، وزن، مغز، قلب و سایر دستگاه‌ها و اعضا؛ همچنین تغییر در ساخت‌های استخوانی، ماهیچه‌ای و عصبی، همراه با مهارت‌های حرکتی» (وندز زندن، ۱۳۸۵، ص ۱۱). البته ابعاد مختلف عوامل جسمی، شناختی و روانی - اجتماعی با یکدیگر ارتباط متقابل دارند و در هر بعد رشد وارد عمل می‌شوند (همان، ص ۱۲). یکی از کسانی که در این رشد دخیل است و می‌تواند زمینه آن را فراهم سازد، مادر است.

۱-۱. تغذیه مادر

تغذیه مادر در رشد جسمانی فرزند تأثیر به سزایی دارد زیرا کودک به صورت مستقیم از خون مادر تغذیه می‌کند چنانکه روان‌شناسان گفته‌اند: چون غذای جنین به وسیله جفت از خون مادر می‌رسد، تغذیه مادر در طول بارداری اهمیت پیدا می‌کند. بنابراین، سوءتغذیه مادر، مخصوصاً اگر شدید باشد، رشد شبه جنین یا جنین را تحت تأثیر قرار خواهد داد (وندز زندن، ۱۳۸۵، ص ۵۰). مادرانی که سوءتغذیه دارند و مادرانی که در کم و کیف غذای خود دقت نمی‌کنند و از ویتامین‌های لازم برای رشد سالم جنین محروم‌اند یا خود را محروم می‌کنند به حفظ تعادل غذایی از لحاظ ویتامین توجه ندارند، یا به موقع و به قدر کافی غذا نمی‌خورند به احتمال زیاد فرزندان ناسالمی به دنیا خواهند آورد (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷).

مادری که در انتظار فرزند است، در صورتی که بخواهد خود و فرزندش در دوره بارداری از رشد و سلامت کافی برخوردار باشند، باید از برنامه غذایی صحیح و کامل استفاده کند. تحقیقاتی که روی مادران باردار در گروه‌های مختلف اجتماعی به عمل آمده است، نشان می‌دهد که کمبود مواد غذایی و نبودن برنامه صحیح تغذیه و بهداشت، مخصوصاً پروتئین و بعضی از انواع ویتامین‌ها، موجب افزایش درصد مرگ و میر نوزادان، سقط جنین مرده به دنیا آوردن فرزند، زودرسی و آسیب‌های جسمی و عصبی نوزاد خواهد شد (سیف و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۶۶).

۱-۲. حالات روانی مادر

حالات روانی مادر هم در رشد جسمی جنین اثر دارد، هم در رشد اجتماعی و عاطفی کودک هرچند که میان روان و جسم رابطه متقابل حاکم است که نمی‌توان میان حالات روانی و جسمی تفکیک قائل شد ولی حالات روانی مادر مانند نگرانی‌ها، اضطراب‌ها و... بر کودک اثرگذار است، چنانکه برخی حالات هیجانی زن باردار می‌توانند رشد شبه جنین و جنین را تحت تأثیر قرار دهند. مثلاً اضطراب که درواقع پاسخ عادی به عوامل یا موقعیت‌های استرس‌زاست، در صورتی که شدید و طولانی باشد، می‌تواند بر جنین اثر بگذارد (وندر زندن، ۱۳۸۵، ص ۵۰). از جمله خصایص طبیعی مادران حامله سرعت و شدت هیجان و احساسات است؛ بنابراین نامساعد بودن محیط زندگی بر این سرعت و شدت می‌افزاید و موجب ناراحتی روانی او می‌شود و این حالت هیجانی شدیداً و مستقیماً روی جنین اثر می‌گذارد و خطراتی را برای او به بار می‌آورد و نیز امکان دارد فرزند او از همان دوران کودکی یک فرد هیجانی و عصبی مزاج باشد (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹).

علی‌رغم عدم ارتباط مستقیم دستگاه عصبی جنین با مادر، حالت‌های هیجانی مادر از قبیل خشم، ترس و اضطراب می‌تواند در عکس‌العمل‌ها و رشد جنین تأثیر بگذارد؛ زیرا این حالت‌های هیجانی، بعضی مواد شیمیایی ایجاد می‌کند که می‌تواند از طریق جفت وارد بدن جنین گردد. علاوه بر این در چنین شرایط، غدد داخلی بدن هورمون‌هایی ترشح می‌کند که در نتیجه آن‌ها سوخت‌وساز بدن و همچنین ترکیبات خون تغییر می‌یابد. بعضی از این مواد شیمیایی که بر اثر تحریکات عصبی به وجود می‌آید عبارت‌اند از: استیل کولین^۱ و اپی نفرین^۲. در این شرایط غدد اندوکراین^۳ (درون‌ریز) مخصوصاً غدد آدرنال^۴ (فوق کلیوی) مقدار زیادی هورمون‌های مختلف از خود ترشح می‌کند. ترشح این هورمون‌ها از طریق جفت در جنین اثر می‌گذارد و

1. acetylcholine

2. epinephrine

3. endocrine

4. adrenal

حرکات بدنی جنین را افزایش می‌دهد که نتایج بدی روی نوزاد خواهد داشت (سیف و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۷۲).

۱- ۳. سن مادر

الف) تأثیر سن ازدواج بر تربیت فرزند. سن مناسب ازدواج به‌عنوان مقدمه مادر شدن یکی از مواردی است که اگر رعایت شود، به‌صورت غیرمستقیم بر تربیت فرزند نیز تأثیر خواهد گذاشت چنانکه در احادیث بر سن مناسب ازدواج تأکید گردیده است و هم از سن بالا منع کرده‌اند، هم از سن خیلی پایین و زود زیرا تأخیر در ازدواج سبب فساد مادر می‌شود چنانکه در حدیثی آمده است: «إِنَّ الْأَبْكَارَ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ إِذَا أَدْرَكَ ثَمَرُهُ فَلَمْ يَجْتَنَى أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَنَثَرَتْهُ الرِّيحُ وَكَذَلِكَ الْأَبْكَارُ إِذَا أَدْرَكْنَ مَا يَدْرِكُ النِّسَاءَ فَلَيْسَ لَهُنَّ دَوَاءٌ إِلَّا الْبُعُولَةُ وَإِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْفَسَادُ لَأَنَّهُنَّ بَشَرٌ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۳۷)؛ به‌یقین دوشیزگان، همچون میوه بر درخت‌اند، آنگاه‌که میوه درخت برسد و چیده نشود خورشید آن را فاسد و بادها پراکنده می‌کنند و چنین است دوشیزگان، وقتی‌که دریابند، آنچه را زنان درمی‌یابند، (به سن بلوغ برسند) دوایی ندارند، جز شوهر کردن وگرنه از فساد در امان نیستند زیرا دختران نیز بشرند.

تأخیر در ازدواج سبب به وجود آمدن فساد در مادران می‌شود چنانکه ویل دورانت درباره تأخیر ازدواج می‌نویسد:

ما نمی‌دانیم که چه مقدار از مفاسد اجتماعی معلول تأخیر ازدواج است، ولی ظاهراً بیش‌تر این مفاسد از تأخیر امر بابرکت ازدواج ناشی می‌شود و حتی فساد پس از ازدواج نیز بیش‌تر محصول عادات پیش از ازدواج است (دورانت، ۱۳۸۴، ص ۹۱).
مادر اگر فاسد شود، نمی‌تواند فرزند صالح تربیت کند، مادری می‌تواند فرزندان درست تربیت کند که خود تربیت‌شده باشد؛ وقتی مادران آینده هر کشوری رو به فساد آورند، دود چنین بیماری‌ها به چشم جامعه می‌رود، زیرا فرزندان نامناسبی تحویل جامعه می‌دهد که بار دوش اجتماع می‌شود. افزون بر آنچه در حدیث آمده است، سن بالای ازدواج و مادر شدن سبب نواقصی دیگری در فرزندان می‌شود

چنانکه: تحقیقات بر روی کروموزوم‌ها نشان داده است که در کروموزوم خانم‌ها از سی‌سالگی به بعد تغییراتی پیدا می‌شود که ممکن است باعث زاییدن کودکان عقب‌مانده ذهنی شود (میلانی‌فر، ۱۳۹۲، ص ۸۴). به همین جهت افراد عقب‌مانده معمولاً از مادران کمتر از ۲۰ و بیشتر از ۳۵ ساله به دنیا می‌آیند (گنجی، ۱۳۹۸، ص ۹۲).

تحقیقات دیگری نیز این نکته را تأیید می‌کند:

یک آمار به‌وسیله «پیر» تهیه شده و در آن نشان می‌دهد، (از آمار هفتادویک طفل) که بیش‌تر آن‌ها کم‌هوش‌اند و مادران این هفتادویک نفر از سن سی‌وهفت‌سالگی بالاتر بوده‌اند. از پدرانی که سن آن‌ها بین پنجاه تا شصت سال بوده است از چهار فرزند متولدشده دو نفر آن‌ها به ضعف عقل مبتلا بوده‌اند. در اینجا می‌توان به اهمیت سن ازدواج که از نظر اسلام تعیین شده متوجه شد که مسلماً کودکان این سن ازدواج (دیدن اولین قاعدگی برای دختران و اولین احتلام برای پسران) از نظر هوش و فراست چه برتری دارند و شالوده زندگی که از اینجا شروع شود هم جلوگیری از فحشا خواهد شد، هم فرزندان به وجود آمده برای اجتماع مفیدترند، (محیط کشت هرچه تازه‌تر باشد ثمره‌اش بهتر است) (صانعی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۲).

افزون بر اینکه هرچه سن بالا برود، طاقت و حوصله نیز روبه کاهش می‌رود و تربیت فرزندان خوب و سالم از نظر جسمی و روانی با کم‌حوصلگی میسر نیست. همان‌گونه که سن بالا در مادر شدن و ازدواج مطلوب نیست، سن خیلی پایین نیز نامناسب است، چنانکه بعضی از فقهای معاصر گفته‌اند باید دختر و پسر به حد رشد و بلوغ رسیده باشند تا ازدواج کنند، مگر درجایی که واقعاً مصلحت وجود داشته باشد یا مفسده‌ای جبران‌ناپذیری پیش آید چنانکه در احادیث معصومین نیز ازدواج کودکان یا ازدواج در سنین پایین، از نظر دور نمانده است، هشام می‌گوید، به ابی الحسن گفته شد: ما هنگامی به فرزندان خویش همسر می‌دهیم که کودکان، امام فرمود: «قَالَ قِيلَ لَهُ إِنَّا نَزَّوْجُ صَبِيَّانَا وَهُمْ صِغَارٌ فَقَالَ إِذَا زَوَّجُوا وَهُمْ صِغَارٌ لَمْ يَكَادُوا أَنْ يَأْتِلُفُوا»؛ (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق. ج ۲۰، ص ۱۰۴). وقتی در سن کودکی

همسر بدهند پیوند و سازششان بعید خواهد بود.

لازمه ازدواج مادر شدن است و مادر شدن زودرس خطرهایی را در پی دارد، ازجمله اینکه سبب تولید فرزندان نارس می‌شود. چنانکه گفته‌اند: «مادران زیر بیست سال ده برابر بیش‌تر از مادران بیست سال به بالا، کودکان نارس به دنیا می‌آورند و اکثر این کودکان نقایص مادرزادی دارند» (میلانی‌فر، ۱۳۹۲، ص ۸۴). وقتی ثابت شد که سن بالا و پایین مادر هر دو در تربیت جسمی و حتی روحی فرزندان تأثیرگذار است و فرزندان معلول و بیمار تولید می‌کنند که بار دوش جامعه است و بر اطرافیان نیز تأثیر روانی می‌گذارد. پس سن مناسب چه سنی خواهد بود؟ در پاسخ این پرسش در ذیل این مطلب بررسی می‌گردد.

ب) سن مناسب مادر شدن. روشن شد که سن مادران نباید خیلی بالا باشد نه هم خیلی پایین، بلکه مناسب‌ترین شرایط سنی بیشتر به شرایط مادر و تفاوت‌های فردی وابسته است ولی به‌صورت کلی می‌توان گفت: مناسب‌ترین شرایط سنی دوران رشد و بلوغ است که بلوغ شامل رسش جسمی و جنسی می‌شود و رشد باعث رسش فکری و ذهنی است در فقه بلوغ و رشد را مفصل بررسی کرده‌اند ولی در روان‌شناسی دیدگاه‌ها متفاوت است و این تفاوت دیدگاه‌ها نیز به دلیل مناطق و افراد مختلف است چنانکه برخی گفته‌اند:

دخترانی که در سنین ۱۴ تا ۱۸ سالگی ازدواج می‌کنند اگر توانایی و آمادگی کافی برای ازدواج داشته باشند و شرایط معنوی ازدواج عاقلانه باشد عموماً زن‌های سالمی می‌شوند و چون در عین شادابی و زنده‌دلی و در نقطه اوج هیجان خود ازدواج می‌کنند؛ کم‌تر دچار عقده‌ها و ناراحتی‌های جنسی و واپس‌زدگی‌های روحی می‌شوند و می‌توان گفت که در زندگی خوش‌بخت‌تر از دخترانی هستند که پس از ۲۴ و ۲۵ سالگی ازدواج می‌کنند، دیده شده است که فرزندان این‌گونه دختران نیز سالم‌تر هستند (پاک‌نژاد، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۵).

برخی نیز مناسب‌ترین شرایط مادر شدن را از ۲۰ سال به بالا دانسته و گفته است: بهترین سن ازدواج و زایمان طبق تحقیقات انجام‌شده بین ۲۰ تا ۲۸ سالگی

گزارش شده است. قبل از این دوران به علت عدم رشد کافی اعضای تناسلی احتمال زایمان‌های مشکل زیاد است و بعد از این سن نیز مخاطرات آوردن کودک عقب مانده بیش تر می شود (میلانی فر، ۱۳۹۲، ص ۸۴).

همان گونه که در این زمینه گفته اند:

به نظر متخصصان بهترین سن برای مادر شدن میان ۲۲ و ۲۹ سالگی است که رحم از رشد و نمو کامل برخوردار است و از لحاظ فیزیولوژیک بهترین زمان برای بچه دار شدن است. در مادران کم سال، غالباً هورمون‌ها رشد و نضج کافی ندارند از این رو، احتمال تلف شدن بچه‌های ایشان بیشتر است (شعاری نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷).

در سن مناسب و جوانی تربیت صحیح امکان پذیر است، زیرا در جوانی حوصله مادران بیش تر است و بهتر می تواند به فرزندان و تربیت آنان رسیدگی کند، از این رو گفته اند:

تجربه نشان داده است، بچه‌هایی که از ازدواج زودرس به دنیا می آیند غالباً به مراتب زیباتر و سالم تر از فرزندان پدر و مادر مسن تر هستند. در مدت سی سال، یک پزشک آلمانی خصوصیات و مشخصات سیصد هزار نوزاد را ثبت کرده است و از نتیجه این آمار معلوم می شود که فرزندان مادران خیلی جوان به مراتب کم تر از سایرین دچار انواع ضعف‌ها و بیماری‌های کودکان می شوند هم چنین مادران هر قدر جوان تر و بچه سالم تر باشند آسان تر وضع حمل می کنند و در موقع زایمان خطرات کم تری ایشان را تهدید می کند. تا سن بیست و هفت، کم و بیش این وضع ادامه دارد. چون سن مادر از این حد گذشت خطرات و دشواری زایمان به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش می یابد (پاک نژاد، بی تا، ج ۱، ص ۸۶).

با افزایش حاملگی در مادران نوجوان و همچنین تمایل زنان ۳۰ سال به بالا برای داشتن فرزند، موجبات تحقیق در مورد سن بارداری، در سال‌های اخیر فراهم شده است. گرچه مراقبت‌های پزشکی و برنامه‌های غذایی و بهداشتی، بیشتر مادران را در سنین مختلف به آوردن نوزادان سالم قادر می سازد، نباید فراموش کرد که سنین

بین ۲۰ تا ۳۵ سالگی مناسب‌ترین سن بارداری برای مادران است (سیف و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۶۵).

در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای مادر شدن، مناسب‌ترین سن از ۲۰ سالگی آغاز می‌شود و تا ۱۰ سال یا کمی بیشتر این وضعیت ادامه می‌یابد و پس از آن شرایط نامناسب می‌شود.

۲. تربیت شناختی

تعریف شناخت. شناخت در دانش‌های مختلف کاربرد دارد، امروزه شناخت‌شناسی یک دانش مستقل است ولی شناخت در علوم تربیتی با شناخت در معرفت‌شناسی اندکی تفاوت دارد. شناخت در علوم تربیتی نزدیک به معنای لغوی است که همان دانستن است و کسبِ شناخت درباره جهان هستی یعنی دانستنِ جهان هستی است، اما در تعریفی آن را چنین بیان کرده‌اند: اصطلاح شناخت به فرایندهای درونی ذهنی یا راه‌هایی گفته می‌شود که در آن‌ها اطلاعات پردازش می‌شوند، یعنی راه‌هایی که به وسیله آن‌ها اطلاعات را مورد توجه قرار می‌دهیم، آن‌ها را تشخیص می‌دهیم و به رمز درمی‌آوریم و در حافظه ذخیره می‌سازیم و هر وقتی که نیاز داشته باشیم آن‌ها را از حافظه فرامی‌خوانیم و مورد استفاده قرار می‌دهیم (سیف، ۱۳۹۵، ص ۴۸۸).

بنابراین، رشد شناختی به تغییراتی مربوط می‌شود که در حوزه فعالیت ذهنی روی می‌دهد و احساس، ادراک، حافظه، تفکر، استدلال و زبان را شامل می‌شود (وندر زندن، ۱۳۸۵، ص ۱۲).

مادر در رشد شناختی کودک تأثیر فوق‌العاده دارد دکتر مارک هایمن رئیس بخش راهبردی و نوآوری مرکز پزشکی کاربردی در درمانگاه کلوند نویسنده دوازده جلد از پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز در پیشگفتار کتاب ذهن نامحدود جیم کوئیک می‌نویسد: مادرم همیشه به من می‌گفت: «تو می‌توانی هر کاری بخواهی انجام بدهی، تو باهوش و توانایی و در هر کاری که تلاش کنی، بهترین خواهی بود». القای این باور درونی باعث شد که بیشتر از آنچه گمان می‌کردم در کارم موفق بشوم

(کوئیک، ۱۴۰۰، ص ۱۲).

بوکرتی واشنگتن در کتاب قیام یک برده می نویسد: مطمئنم علاقه مندی به هر کار ارزشمندی را که در زندگی انجام داده ام از مادرم به ارث برده ام (واشنگتن، ۱۳۹۸، ص ۲۶).

وی پس از دو صفحه در خاطراتش می نویسد: اولین باری که به مدرسه رفتم با دو مشکل دیگر نیز مواجه شدم. اول اینکه متوجه شدم بقیه بچه ها کلاه معمولی یا کلاه لبه دار روی سرشان گذاشته اند و من هیچ کدام از آن ها را نداشتم. درواقع تا قبل از رفتن به مدرسه از پوششی برای سر خود استفاده نمی کردم چون من و همچنین یکی دیگر از هم مدرسه ای هایم فکر نمی کردیم که باید سر خود را بپوشانیم؛ اما وقتی دیدم پوشش بقیه پسرها به چه صورتی است، احساس ناخوشایندی به من دست داد. این موضوع را با مادرم مطرح کردم و او گفت که برای یک کلاه از مغازه پول ندارد. در آن زمان، استفاده از کلاه رسمی جدید بین سیاه پوستان بود و همه جوانان و افراد پیر باید آن را روی سر خود می گذاشتند. مادرم راهی برای کمک به من پیدا کرد. او دو تکه از پارچه یک شلوار جین ساده را پیدا کرد و آن ها را به هم دوخت. به این ترتیب، من برای بار اول صاحب یک کلاه شدم.

درسی که مادرم در رابطه با این موضوع به من یاد داد، همیشه در ذهنم باقی ماند و برای همین، همواره تلاش کرده ام که آن را به بقیه نیز بیاموزم (واشنگتن، ۱۳۹۸، ص ۲۹).

چنانکه دیده می شود مادر کوئیک و مادر واشنگتن بر آینده فرزندان شان تأثیر فوق العاده داشته اند و این یک نمونه است که نمونه های دیگری نیز فراوان وجود دارد.

۲-۱. آموزش پنهان

یکی از انواع آموزش ها، آموزش پنهان و غیرمستقیم است که ما اغلب ارزش ها را به صورت پنهان به کودکان خویش منتقل می سازیم، از این رو بیشترین تأثیر را کسانی خواهند داشت که کودکان بیشتر در کنار آن ها باشند، آموزش پنهان با الگوگیری

رابطه نزدیک دارد، در صورت الگو بودن مادران، مسئله آموزش پنهان مطرح است که مادر با زبان قال فرزند را به کاری وانی دارد بلکه ممکن است از آن کار با زبان منع کند و بازدارد، ولی با زبان حال و آموزش غیرمستقیم و پنهان او را تشویق کند بسیاری از کارهای مادران از این قبیل است.

در آموزه‌های دینی نیز آموختن پنهان یا عملی که گاهی هم به صورت رسمی قصد نمی‌شود، اشاراتی وجود دارد، در احادیث از ما خواسته می‌شود تا با عملکرد خویش به دیگران بیاموزیم چنانکه در حدیثی امام صادق ۷ می‌فرماید: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ؛ لِيرَوْا مِنْكُمْ اَلْاِجْتِهَادَ وَ الصَّدَقَ وَ الْوَرَعَ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۵)؛ مردم را با غیر زبان (عمل) دعوت به خوبی کنید تا از شما تلاش و راستی و پارسایی را ببینند.

در این حدیث شریف به این نکته اشاره دارد که آموزش عملی و دیدن دیگران بیشتر از شنیدن از آنان اثر دارد زیرا در حدیث می‌فرماید تا کاری را از شما ببینند و فراگیرند. بیشترین کارها را فرزندان به دلیل هم‌نشینی از مادرانشان یاد می‌گیرند.

۲-۲. پرورش خلاقیت

یکی از مصادیق تربیت شناختی پرورش هوش و خلاقیت کودک است که نقش مادر در آن برجسته است و این کار از طرق مختلف امکان‌پذیر است:

نخست اینکه مادر می‌تواند با روش الگویی در ایجاد خلاقیت یا بازدارندگی از خلاقیت کودک و فرزندش نقش مهمی داشته باشد.

دوم اینکه هوش و خلاقیت کودک از طریق ژنتیکی به کودک منتقل می‌شود تجربه و علم هر دو مورد را اثبات کرده است.

سوم نیز حمایت بیش از حد، افراطی و جاهلانه است که بیشتر مادران دچار این لغزش می‌شوند، چنانکه مادرانی که بیش از حد فرزندانشان را حمایت می‌کنند از پرورش خلاقیت فرزندانشان جلوگیری می‌کنند و مانعی می‌شوند در برابر خلاقیت و تربیت آنان زیرا: مراقبت زیاد والدین از کودک موجب می‌شود که او، فرصت تجربه کردن و آموختن نداشته باشد درحالی که خلاقیت و مخاطره‌پذیری توأم با یکدیگرند.

شخصی که همواره محتاطانه راه روشن را انتخاب کند، هرگز نمی‌تواند دست‌به‌کار تازه‌ای بزند (مردانپور، ۱۳۸۷، ص ۵۵).

نمونه‌ای از نقش مادر در ایجاد خلاقیت فرزند، داستان ادیسون یکی از بزرگ‌ترین مخترع و نابغه زمان است، اگر مادر ادیسون نبود، شاید امروز از اختراعات مهم این دانشمند بی‌بهره می‌بودیم ولی مادر بود که نبوغ را در او شکوفا کرد و چنین فرزند نابغه‌ای را تحویل جامعه بشری داد، چنانکه در داستان زندگی ادیسون گفته‌اند وقتی ادیسون به مدرسه رفت، بعد از چند روز معلم کلاسشان نامه‌ای را به ادیسون داد و گفت آن را به مادرت برسان. مادر ادیسون نامه را باز کرد و دید نوشته شده است: فرزندتان کودن است، مدرسه ما جای کودن‌ها نیست ولی مادر، نامه را برای ادیسون این‌گونه خواند: فرزند شما نابغه است مدرسه ما نمی‌تواند بیشتر از این آموزش دهد شما شخصاً آموزش او را به عهده بگیرید؛ مادر ادیسون در منزل به او آموزش داد و با او کار کرد. ادیسون در ۱۳ سالگی اولین اختراعش را به ثبت می‌رساند. مدتی پس از فوت مادر، یک روز ادیسون برای خود جشن تولد می‌گیرد و در آن جشن، صندوق خاطرات مادرش را آورده، نامه را در جمع باز می‌کند تا به همه بگوید که من از بچگی نابغه بودم؛ با دیدن اصل نامه به گریه شروع می‌کند و در آنجا پی می‌برد که چطور مادرش از ادیسون کودن، یک ادیسون نابغه ساخت.

داستانی را نیز دیل کارنگی نقل کرده است وی می‌نویسد: پنجاه سال پیش در شهر ناپل ایتالیا کودکی ده‌ساله در یکی از کارخانه‌ها مشغول کار بود آرزو داشت تا آوازخوان شود بدبختانه استاد او را ناامید کرده و گفته بود: «تو هیچ استعدادی برای خوانندگی نداری و وقتی که می‌خوانی مثل این است که پنجره‌ها را به هم می‌کوبند» اما مادرش که روستایی بی‌نواپی بود او را دل‌داری داد و در آغوش گرفت و به او اطمینان داد که واقعاً دارای استعداد است و حتی اظهار داشت که در این زمینه از او پیشرفت‌هایی هم مشاهده کرده است.

این مادر بر مقدار زحمت خود افزود و پای‌برهنه به کار پرداخت تا توانست پولی برای تعلیم موسیقی پسرش فراهم آورد تشویقات و دلجویی‌های مادر حیات

و زندگانی این پسر را دگرگون ساخت و یکی از خوانندگان مشهور زمان خود گشت شما هم نام او را شنیده‌اید اسمش کاروزو بود (کارنگی، ۱۳۹۶، ص ۲۵۴).

آنتونی رابینز داستانی از پسر یازده‌ساله نابینایی را به نام کلوین استانلی چنین نقل می‌کند: کلوین، مثل همه همسالان خود به مدرسه (مکتب) می‌رفت. دوچرخه (بایسکل) سواری می‌کرده، به بازی بیس بال می‌پرداخت و او همه کارهای یک پسر یازده‌ساله را انجام می‌داد و فقط نمی‌توانست ببیند. باید دید این پسربچه چگونه نسبت به افراد نابینای دیگر از چنین روحیه بالایی برخوردار بود، در صورتی که بسیاری کسان، در شرایط مشابه زندگی را در ناامیدی و غم و اندوه سپری می‌کنند. ظاهراً مادر کلوین در تغییر روحیه او مهارت بسیاری داشت و آنچه را که دیگران عوامل محدودکننده می‌شمارند، در ذهن پسرش به امتیازاتی تبدیل کرد تا تصویر روشنی از زندگی در ذهن خود حس کند. ... کلوین رفته‌رفته با چهره‌ای پر از امید و اعتمادی تزلزل‌ناپذیر شروع به حرکت کرد و در حال حاضر آرزو دارد که روزی برنامه‌ریز کامپیوتر شود تا بتواند برای نابینایان برنامه‌های کامپیوتری طراحی کند. دنیای ما پر از افرادی مانند کلوین است و آنان به کسانی مانند خانم استانلی نیاز دارند تا موجب تغییر روحیه و تحرک آنان شود (رابینز، ۱۳۹۳، ص ۵۵ - ۵۶).

مشاهدات نیز نشان می‌دهد که مادر نقش مهمی در خلاقیت کودک دارد، من افراد فراوانی را مشاهده کرده‌ام که مادر در ایجاد خلاقیت یا افت تحصیلی فرزند نقش عمده داشته است، البته نه تنها در ایجاد خلاقیت و افت تحصیلی بلکه در سراسر زندگی مادر نقش عمده دارد که تربیت فرزند یکی از مصادیق آن است، ازاین‌رو در همه عرصه‌ها مادر بیش از هرکسی برای فرزندش الگوست و نقش دارد.

۲-۳. پرورش هوش

از هوش در روان‌شناسی تعاریف مختلفی ارائه گردیده است که تعریف مورد اتفاق درباره آن وجود ندارد بلکه از اسپرمن نقل گردیده است که متخصصان تعلیم و تربیت و روان‌شناسان طی سه کنگره متوالی دورهم جمع شدند تا در مورد تعریف هوش به توافق برسند، اما جالب اینجاست که عدم توافق در پایان کنگره بیش‌تر از اول آن بوده

است (گنجی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷)؛ بنابراین تعریف مورد اتفاق هوش را نمی‌توان به دست آورد اما چند تعریف را در ادامه یاد می‌کنیم:

۱. هوش عبارت است از: توانایی سازگاری آگاهانه و فعال با موقعیت‌های تازه یا نسبتاً تازه‌ای که فرد باید با آن‌ها روبه‌رو شود (همان، ص ۸۶۱).

۲. هوش عبارت از مجموعه استعدادهایی است که با آن‌ها شناخت پیدا می‌کنیم، شناخت‌ها را به یاد می‌سپاریم و عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ را به کار می‌بریم تا مسائل زندگی روزانه را حل کنیم و با محیط ثابت و محیط در حال تغییر سازگار شویم (گنجی، ۸۹۳۱، ص ۶۷).

۳. شخص هوشمند کسی است که بتواند به‌گونه‌ای در بحث منطقی درگیر شود که قواعد استدلال صحیح را رعایت کند (کرفت، ۸۸۳۱، ص ۸۲۱).

ازجمله شاخصه‌های هوش سازگاری با محیط و اطرافیان است زیرا هوش یکی از عوامل زیستی-روانی است که معمولاً به‌مثابه عامل سازگاری با محیط در انسان تلقی می‌شود. اکثر دانشمندان معتقدند که ساختار مغز به‌عنوان عضوی ارثی از بدن است که رفتار هوشمندانه را رهبری می‌کند (ستوده، ۱۳۹۵، ص ۱۸۱).

البته هوش در جاهای مختلف به کار می‌رود و تقسیمات مختلفی دارد که یکی از آن‌ها، تقسیم‌بندی گاردنر است که وی هفت نوع هوش را مطرح کرده است:

۱. هوش زبان شناسانه: سهولت کار با زبان.

۲. هوش منطقی ریاضی: توانایی اندیشیدن منطقی، ریاضی و علمی.

۳. هوش فضایی: سهولت ایجاد یک الگوی ذهنی عملی و مانور پذیر از جهان فضایی.

۴. هوش موسیقایی: آسانی کار با موسیقی و صدا.

۵. هوش بدنی جنبشی: توانایی حل مسائل یا ساخت فرآورده‌ها با استفاده از تمامی بدن یا برخی از اعضای بدن.

۶. هوش میان فردی: توانایی درک و ارتباط با دیگران.

۷. هوش درون فردی: قابلیت درک خود به‌درستی و کاربرد مؤثر آن درک در زندگی (کرفت، ۸۸۳۱، ص ۶۱۱-۸۱۱).

هوارد گاردنر اعتقاد دارد که ضریب هوشی یا آی کیو (توانایی به کار گرفتن کلمات و نمادها) فقط یک نوع از انواع هوش است. این مطلب را باید در ارزیابی هوش انسان‌ها مدنظر داشت. او تا به حال هشت نوع هوش را مشخص کرده است:

۱. هوش دیداری / تجسمی
۲. هوش موسیقایی
۳. هوش کلامی
۴. هوش منطقی / ریاضی
۵. هوش ارتباطی
۶. هوش داخلی
۷. هوش جسمی / حرکتی
۸. هوش طبیعی (کورلند و لویاف، ۷۸۳۱، ص ۴۲۲).

البته این تقسیم‌بندی با دیگر تقسیم‌بندی‌های یادشده همپوشی نیز دارد. در تقسیم کلی‌تر می‌توان گفت هوش را به دو نوع دیگر نیز تقسیم‌بندی کرده‌اند، هوش هیجانی (عاطفی) یا EQ^1 ، هوش شناختی یا IQ^2 ؛ در تفاوت میان آن دو گفته‌اند: هوش یا استعداد تحصیلی (هوش شناختی) قابلیت و توانایی شما در یادگیری و آموختن است. به‌عنوان مثال میزان IQ در پانزده‌سالگی درست به همان میزانی است که در پنجاه‌سالگی خواهد بود.

این در حالی است که هوش هیجانی یا EQ مهارتی انعطاف‌پذیر و قابل تغییر است که هم قابل آموزش دادن است و هم قابل آموختن. EQ آموختنی است و می‌توان با تمرین آن را افزایش داد (برادبری، ۱۳۸۹، ص ۴۹). از طرفی چهار مهارت مدیریت شخصی، خودآگاهی، مهارت‌های اجتماعی و مهارت‌های ارتباطی مربوط می‌شود به هوش هیجانی. چنانکه نوشته‌اند: هوش هیجانی نتیجه دو مهارت اصلی است: مهارت‌های فردی و مهارت‌های اجتماعی. مهارت‌های فردی بیش‌تر به شما

1. Emotional Intelligence.

2. Intelligence quantity.

به عنوان فردی مستقل و منحصر به فرد تکیه دارد و به دو بخش خودآگاهی و مدیریت شخصی تقسیم می شود. این در حالی است که مهارت های اجتماعی بیش تر به ارتباط و رفتار شما با دیگران نظر دارد و به نوبه خود مشتمل بر آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط است (همان، ص ۵۶).

مادر هم در هوش هیجانی کودک تأثیر دارد، هم در هوش شناختی کودک زیرا هم از جهت ارثی هوش از طریق ژنتیک از طریق مادر منتقل می شود، هم اینکه هوش هیجانی از طریق محیط به انسان ها منتقل می شود که مادر از جمله محیط به حساب می آید.

اما اینکه چه عواملی سبب رشد انواع هوش می شود، در این خصوص نظرات مختلفی ارائه گردیده است، گروهی از روان شناسان، وراثت را مهم ترین و مؤثرترین عامل در کم و کیف هوش می دانند و حتی نسبت ۸۰ درصد را تعیین می کنند و گروه دیگر این اهمیت را در محیط می دانند. عده ای نیز از آمیش های خود این نسبت ها را نتیجه گرفته اند که: وراثت ۷۵٪، محیط ۲۱٪ و عوامل ناشناخته ۴٪ مؤثر است. در هر حال آنچه مسلم است، مؤثر بودن هر دو عامل و غیر قابل تفکیک بودن آن ها است (شعاری نژاد، ۱۳۸۸، ص ۴۰۳).

این بحث از گذشته مطرح بوده است که هوش از طریق وراثت منتقل می شود ولی امروزه علم ژنتیک تأیید می کند که مادر تأثیر مهم در رشد انواع هوش دارد، چنانکه در مجله پزشکی آمده است: «محققان ژنتیک به این نتیجه رسیده اند که انسان هوش خود را از زن موجود روی کروموزوم^۱ ایکس (X) به ارث می برد؛ یعنی انتقال هوش به فرزند تا حدود زیادی از طریق مادر است. در واقع پسر ها هوششان را کاملاً از مادرشان به ارث می برند اما هوش دختر ها هم از پدر، هم از مادر تأثیر می گیرد».

برای فهم نکته بالا لازم است توضیحی داده شود: در فرایند ترکیب اسپرم^۲ (سلول

1. chromosome

2. spermatozoon



جنسی نر) و اووم^۱ (سلول جنسی ماده) ۲۳ جفت کروموزوم در زنان و ۲۳ جفت کروموزوم در مردان هر جفت شبیه به هم بوده و درواقع مشابه کروموزوم‌های سلول‌های جنسی پدر و مادر دوه‌دو باهم جفت می‌شوند، اما جفت بیست و سوم در زنان شبیه به هم بوده و بسیار درشت است و به نام XX خوانده می‌شود درحالی‌که جفت بیست و سوم در سلول مردان غیرمشابه‌اند. به همین جهت یکی را X و دیگری را Y و زوج آن را به‌صورت XY می‌نامند. زوج بیست و سوم تعیین‌کننده جنسیت فرد است (کریمی، ۱۳۹۳، ص ۱۶).

به تعبیر دیگر: از ۲۳ جفت کروموزوم ۲۲ جفت همانند هستند که کروموزوم‌های غیرجنسی^۲ نامیده می‌شوند جفت بیست و سوم حاوی کروموزوم‌های جنسی است. در زنان این جفت، XX و در مردان XY نامیده می‌شود. کروموزوم X نسبتاً بزرگ است درحالی‌که کروموزوم Y کوتاه است و مواد ژنتیکی کمی را منتقل می‌کند. هنگامی‌که سلول‌های جنسی (گامت) در مردان تشکیل می‌شوند، کروموزوم‌های X و Y به‌صورت سلول‌های اسپرم متفاوتی جدا می‌شوند.

همه سلول‌های جنسی که در زنان تشکیل می‌شوند کروموزوم X را منتقل می‌کنند؛ بنابراین، جنسیت ارگانیزم جدید به این صورت تعیین می‌شود که آیا اسپرم ناقل X یا اسپرم ناقل Y تخمک را بارور سازد. (برک، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۸۲).

در جریان ترکیب سلول‌های جنسی نر و ماده چنانچه سلول جنسی دارای کروموزوم X مرد با سلول جنسی زن ترکیب شود که حاوی کروموزوم X است، سلول حاصله از نظر کروموزومی به‌صورت XX بوده و فرزند دختر خواهد بود؛ اما اگر سلول جنسی نر که حاوی کروموزوم Y است با سلول جنسی ماده ترکیب شود که حاوی کروموزوم X است، سلول حاصله از نظر کروموزومی به‌صورت XY بوده و فرزند پسر خواهد بود (کریمی، ۱۳۹۳، ص ۱۶).

حال اگر فرزند هوش خود را از ژن موجود روی کروموزوم ایکس (X) به ارث ببرد،

1. ovum

2. autosome

در فرزند پسر کروموزوم ایکس (X) از پدر وجود ندارد زیرا کروموزوم پدر Y است و در نتیجه ترکیب کروموزومی به صورت XY بوده و تمام هوش خود را از مادر گرفته است و پدر نقشی در هوش فرزند پسر ندارد اما در صورتی که فرزند دختر باشد، ترکیب کروموزومی به صورت XX است که یک ایکس (X) را از پدر و ایکس (X) دیگر را از مادر گرفته است. پس در فرزند دختر پنجاه درصد هوش از طریق کروموزوم مادر (X) و پنجاه درصد دیگر از طریق کروموزوم پدر (X) منتقل شده است. شاید به همین دلیل و به دلایل دیگری که هنوز بشر به آن دست نیافته است، معصومین: در احادیث فراوان تأکید کرده‌اند که از زنان بی‌هوش یا کم‌هوش پرهیزید زیرا در فرزندتان تأثیر دارد چه فرزند پسر باشد که صد درصد تأثیرگذار است، چه فرزند دختر باشد که پنجاه درصد تأثیر می‌گذارد ولی در تعیین جنسیت مادر هیچ نقشی ندارد.

گزارش مفصلی که با عنوان «کشف جدید محققان: انسان‌ها هوش خود را از مادر به ارث می‌برند» در سایت خبرگزاری ایانا گزارش کرده است، این گزارش در ذیل چنین آمده است: تحقیق‌های جدید نشان می‌دهد انسان‌ها، هوش ژنتیکی خود را که باید از پدر یا مادر یا هر دو به ارث ببرند، تنها از مادر دریافت می‌کنند. به گزارش ایندپیندنت، هوش ژنتیکی از طریق کروموزوم ایکس (X) منتقل می‌شود و از آنجاکه مادران دارای دو کروموزوم ایکس هستند، آن‌ها این هوش را به بچه‌هایشان انتقال می‌دهند. در واقع مردها صاحب یک کروموزوم ایکس هستند و هوشی که از طریق این کروموزوم و از طریق پدر منتقل می‌شود، به‌طور خودکار غیرفعال است. در این گزارش در مورد این که هوش ژنتیکی چگونه از طریق مادر منتقل می‌شود، آمده است که دسته‌ای از ژن‌ها به‌عنوان ژن‌های مشروط شناخته می‌شوند. تصور بر این است که این گروه از ژن‌ها در صورتی کار می‌کنند که در برخی موارد از مادر و در برخی موارد نیز از پدر منتقل شده باشند؛ اما اعتقاد بر این است که هوش از جمله ژن‌های مشروطی است که نهایتاً از طرف مادر منتقل می‌شود (چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۹. خبرگزاری ایانا: www.iana.ir).

با توجه به این یافته‌ها وقتی هوش از طریق وراثت مطرح می‌گردد جای شکی نیست که از طریق ارثی و ژنتیکی مادر در هوش فرزند مؤثر است، اما از آنجاکه هوش هیجانی از طریق محیط قابل تغییر و افزایش است، مادر می‌تواند به‌عنوان هم‌نشین نیز در آن تأثیرگذار باشد بنابراین مادر یا به شکل عامل ارثی یا به شکل عامل محیطی در هوش فرزند تأثیر دارد.

۲-۴. ایجاد نگرش

تعریف نگرش.^۱ واژه «Attitude» معادل‌های فارسی متعددی همچون «طرز تلقی»، «وجه نظر»، «وضع روانی»، «بازخورد»، «ایستار»، «گرایش» و «نگرش» دارد. ولی اکنون اصطلاح «نگرش» قبول عام یافته و به صورت‌های مختلف نیز تعریف شده است. از جمله تعاریفی که شاید جامع‌تر از بقیه باشد، تعریفی است از لمبرت (۱۹۶۴) و دیگران: نگرش عبارت است از روش نسبتاً ثابت در فکر، احساس و رفتار نسبت به افراد، گروه‌ها و موضوع‌های اجتماعی یا قدری وسیع‌تر، هرگونه حادثه‌ای در محیط فرد.

مؤلفه‌های نگرش عبارت‌اند از افکار و عقاید، احساسات یا عواطف و تمایلات رفتاری (آذربایجانی و دیگران، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶).

یکی از چیزهایی که از مادر به فرزندان به ارث می‌رسد نگرش منفی یا منفی‌نگری است، اینکه اگر در زندگی انسان صد نقطه سفید و زیبا وجود داشته باشد و یک نقطه سیاه و زشت، فرد به همان یک نقطه دست بگذارد و بر آن تمرکز کند و صد نقطه دیگر را نادیده بگیرد، منفی‌نگرها با وجود همین یک نقطه منفی، زندگی خویش را خراب می‌کنند، نگرش‌های منفی خویش را توجیه می‌کنند و از دست زدن به کارهای مثبت خودداری می‌کنند و مانع را همان یک نقطه می‌دانند چون در همان یک نقطه مانده‌اند و راهی برای خود باقی نگذاشته‌اند، همواره دیگران را مقصر می‌دانند و دنیا را پر از رنج و مانع می‌بینند و به‌عنوان مکانیسم دفاعی از آن بهره می‌برند و اعمال خویش را توجیه می‌کنند. انسان‌های منفی نگر دقیقاً مانند

1. Attitude

شتر مرغ هستند که اگر هر چه بگویی سرباز می‌زنند و یک نقطه منفی می‌یابند تا کار نکنند مثلاً فردی که نه درس می‌خواند و نه کار می‌کرد وقتی به او می‌گفتی درس بخوان می‌گفت حداقل ده سال درس بخوانم بعدش هم معلوم نیست کار پیدا شود یا نه وقتی می‌گفتی کار کن می‌گفت این کارها که به درد نمی‌خورد من باید یک کار خوب پیدا کنم درحالی‌که بدون درس خواندن کار خوب امکان ندارد.

برخی از افراد ذاتاً منفی هستند و همه چیز را به صورت منفی می‌نگرند.

انسان‌های منفی به همه کس و همه چیز انتقاد می‌کنند و در انتقاد کردن نیز مبالغه می‌کنند از زمین و زمان شکایت دارند بدون اینکه خودشان کاری انجام دهند، خیلی اهل عمل نیستند فقط بلدند که دیگران را زیر سؤال ببرند به همین دلیل نیز به جایی نمی‌رسند، زیرا افراد منفی باف ناموفق هستند و به جای تلاش انتقاد می‌کنند و آسان‌ترین کار انتقاد از دیگران و تقصیر را به دوش دیگران انداختن است، درحالی‌که انتقاد از خود کار سختی است. داستان این‌ها مانند داستان بلبل و باز است که شاعر، در شعر ذیل مجسم می‌کند:

دوش می‌گفت بلبلی با باز	کز چه حال تو خوش‌تر است از من
تو که زشتی و بد عبوس و مهیب	تو که لالی و گنگ و بسته دهن
مست و آزاد روی دست شهان	با دو صد ناز می‌کنی مسکن
من بدین ناطقی و خوش‌خوانی	با خوش‌اندامی و ظریفی تن
قفسم مسکن است و روزم شب	بهره‌ام غصه است و رنج و محن
باز گفتا که راست می‌گویی	لیک سرش بود بسی روشن
دأب تو گفتن است و نا کردن	خوی من کردن است و ناگفتن

مادر در زندگی فرزندان خیلی تأثیرگذار است، مادر منفی نگر، فرزندان را به منفی نگری وامی‌دارد، معمولاً مشاهدات نشان می‌دهد که مادر افسرده و منفی نگر فرزندان منفی نگر و افسرده دارد و فرزندان نیز مانند مادر به جنبه‌های منفی زندگی و نداشته‌ها توجه می‌کنند و نیمه خالی پیاله را می‌بینند، حتی به جنبه‌های منفی زندگی می‌اندیشند و آن را به شکل محدودیت یاد می‌کنند چنانکه شاعر نیز می‌سراید:

در محفل خود راه مده همچو منی را کافسرده دل افسرده کند انجمنی را در داستان مشهوری آمده است: روزی حضرت عیسی با عده‌ای از حواریون از جایی می‌گذشتند لاشه سگی را دیدند و همه از بوی بد آن شکایت کردند و بینی‌هایشان را بستند ولی حضرت عیسی فرمود: به دندان‌های سگ بنگرید چه دندان‌های سپیدی دارد، این یعنی مثبت‌اندیشی، زیرا مثبت‌اندیشی تمرکز به داشته‌ها و خوبی‌هاست، ما خیلی چیزهای خوب و مثبت داریم که آن را نادیده می‌گیریم و به چیزهای تمرکز می‌کنیم که نداریم یا بد و منفی است، حضرت عیسی عملاً به ما آموخت که در زندگی به دنبال چیزهای مثبت باشید. سگ سراسر بدی است زیرا نجس‌العین است، آن‌هم در صورتی که به جیفه متعفن تبدیل شده باشد، بدتر هم می‌شود ولی حضرت عیسی در همین جیفه متعفن و بدبوی نجس‌العین هم به دنبال نقاط مثبت بود و به دندان‌های سپید سگ توجه می‌کند درحالی که همگان به دنبال بوی بد آن بودند و بوی بد آن را استشمام کردند.

اولین اثر انتخاب نگرش منفی در خود فرد آشکار می‌شود زیرا او را از لذت بردن از داشته‌ها محروم می‌کند و انسان را متمرکز می‌سازد به جنبه‌های منفی، در این صورت به جای اینکه از داشته‌هایش لذت ببرد، زندگی‌اش پر می‌شود از غر زدن، نق زدن و حتی چیزهایی را دنبال می‌کند که اتفاق نیفتاده است، گاهی انسان در میان نعمت‌ها غرق است اما به دلیل منفی‌نگری آن را نمی‌بیند بلکه بیشتر به نداشته‌ها توجه می‌کند و داشته‌ها را نیز نادیده می‌گیرد و زندگی را برای خود و دیگران جهنم می‌سازد، در نتیجه زندگی خود و دیگران را تلخ می‌سازند که حتی در ذهن انسان‌های عادی نمی‌رسد، مثلاً فرزند یکی از این خانواده‌ها می‌گفت: ما کمتر به سفر می‌رویم و از خانواده شکایت داشت درحالی که وقتی حساب کردند بیش از دیگران به سفر رفته بودند ولی همه از یادشان رفته بود، تنها به سفرهای نرفته‌ای توجه کرده بود که برخی از دوستانش رفته بودند ولی این‌ها نرفته بودند و مطمئن بودم اگر همان سفر را نیز می‌رفتند به دنبال نرفته دیگری می‌شدند و زندگی را بر خود و دیگران تلخ می‌کردند وی می‌گفت این چه زندگی است که انسان نتواند حتی یک

سفر درست و حسابی داشته باشد در حالی که خیلی امکانات داشتند و آن را نادیده می‌گرفت مانند درآمد، ماشین، خانه و... حتی سفرهای رفته را توجیه می‌کردند که در فلان سفر فلان مشکل پیش آمد مثلاً ماشین خراب شد و در فلان سفر این محدودیت پیش آمد و... در کل می‌خواست بگویند ما شانس لذت بردن را نداریم وقتی خوب توجه کردم دیدم که این خانواده گرفتار منفی‌نگری افراطی شده‌اند که نقطه آغازش از مادر بوده است و از مادر این مرض واگیردار به برخی از فرزندان نیز سرایت کرده است و در اوج نعمت گرفتار منفی‌نگری و افسردگی گشته‌اند که حتی فرزند جوانشان را به خودکشی ناموفق واداشته است، نه یک‌بار بلکه چند بار وقتی با همه امکانات به زندگی‌شان می‌دیدیم پر بود از ناملایماتی که خود ساخته بودند و به زندگی بسیار بی‌تفاوت و بی‌احساس شده بودند و همه نعمت‌ها را با دید اندک می‌نگریستند در حالی که شادی‌ها و امکاناتی در زندگی‌شان وجود داشت که خیلی‌ها حسرت داشتن آن را دارند و برای برخی آرزوی دست‌نیافتنی است، برخی با نیمی از امکانات آنان خود را ثروتمند می‌پندارند و شاد زندگی می‌کنند اما آنان همه را نادیده می‌گرفتند و به نداشته‌ها توجه کرده بودند، من مطمئنم که با این‌گونه دیدگاه و نگرستن، حتی اگر تمام آرزوهایشان برآورده شود، بازهم روی شادی را نمی‌بینند، چون عادت کرده‌اند همواره به نقطه‌های منفی خیره و متمرکز شوند و دوست ندارند از این کارشان دست‌بردارند و نه به روانشناس باور دارند، نه به مشاور بلکه خودشان را ذی‌حق می‌دانند و این افکار ریشه در افکار منفی مادرشان دارد که برای فرزندان درونی شده است و آنان هم خود را بدبخت تلقی می‌کنند.

بررسی صورت گرفته توسط فردریک^۱، ویلر^۲، میلنر^۳ و ماش^۴ به سال ۱۹۸۳ نشان دادند که افراد آزارگر کودک، از عزت و اعتماد به نفس و نیرومندی من برخوردار نیستند. این اتکابه نفس پایین افراد آزارگر تا حدودی ناشی از ادراک و ارزیابی‌های منفی والدینشان، از رفتار و واکنش‌های دوران کودکی آنان است. پیامد کاهش و

1. Friedrich
2. Wheeler
3. Millnir
4. Mash

کمبود عزت نفس، ناتوانی این افراد برای کنار آمدن یا مقابله با مشکلات زندگی است. سایر مطالعات حاکی از این بود که افراد بدرفتار با کودک، ادراک منفی از رفتار کودکان خود دارند. آن‌ها رفتارهای آشفته و منفی کودک را آزار و اذیت عمدی به خود و نافرمانی استنباط می‌کنند (رابرت آل و توماس پی. ۱۳۸۸، ص ۶۸).

از افراد منفی جداً دوری کنید افرادی که انرژی شما را خشک و کسلتان می‌کنند، کسانی که همیشه جنبه بد زندگی را می‌بینند و شما را هم از پا درمی‌آورند. اگر می‌توانید سعی کنید اصلاً آن‌ها را نبینید، دفترچه آدرستان را ببینید و نامشان را حذف کنید. اگر مجبورید که زمانی را با آن‌ها بگذرانید مقدار تماس را کم کنید و اوقات فراغتتان را با افرادی بگذرانید که باعث می‌شوند احساس خوبی در مورد خودتان و دنیا پیدا کنید.... اگر با کسانی ملاقات کردید که به نظر می‌رسد از خود زندگی‌شان راضی‌اند، جداً به شما توصیه می‌شود که اوقاتتان را با آن‌ها بگذرانید (کونیلیم، ۱۳۸۶، ص ۸۸).

یکی از مکانیسم‌های یادگیری، تقلید^۱ یا یادگیری مشاهده‌ای^۲ است. مردم غالب نگرش‌های اجتماعی^۳ و رفتارهای اجتماعی را صرفاً با مشاهده نگرش‌ها و رفتارهای دیگران می‌آموزند یا به عبارتی از آن‌ها سرمشق می‌گیرند. یک دختر کوچک با تماشای جارو کردن خانه به وسیله مادر خود، جارو کردن و نظافت کردن را یاد می‌گیرد. همین‌طور بچه‌ها با توجه کردن به نگرش مثبت یا منفی والدین خود آن نگرش‌ها را کسب می‌کنند. تقلید می‌تواند بدون هیچ تقویت بیرونی و صرفاً با مشاهده رفتار الگو یا با مشاهده تقویت شدن یا تنبیه شدن رفتار الگو صورت گیرد (کریمی، ۱۳۹۲، ص ۳۸).

مادر نقش مهمی در یادگیری اجتماعی و الگوگیری دارد زیرا مادر برای کودک به عنوان الگو پذیرفته شده و قابل قبول است و بیش از مربیان دیگر در تربیت کودک تأثیر می‌گذارد.

1. imitatioin

2. observational learning

3. social attitudes

نتیجه گیری

پس از بررسی از دیدگاه روان شناسی مشخص شد که مادر در دو عرصه تربیت جسمی و تربیت شناختی فرزند نقش دارد. در عرصه تربیت جسمی سه عامل مهم موجود در وجود مادر در تربیت فرزند نقش ایفا می کند:

۱. تغذیه مادر. از آنجاکه کودک به صورت مستقیم از مادر تغذیه می کند، هر چه مادر تغذیه سالم تری داشته باشد، فرزند نیز متأثر از مادر خواهد شد.
۲. حالات روانی مادر. از آنجاکه حالات روانی مادر نیز مؤثر است، هم در جهت روان کودک و هم در جسم کودک تأثیر دارد زیرا روان و جسم دو امر جدا از هم نیست.
۳. سن مادر. یکی از متغیرها سن مادر است که هرچه بالا باشد بر تربیت جسمی کودک تأثیرگذارتر است و فرزند جسم ضعیف و ناتوان خواهد داشت.

اما در عرصه تربیت شناختی از عوامل دیگری متأثر است:

۱. رفتارها و حالات روانی مادر. آموزش های پنهان بخشی از آموزش هایی است که شناخت کودک را شکل می دهد، از این رو همه رفتار و اعمال پیدا و پنهان مادر در تربیت فرزندش نقش دارد.
۲. مادر در پرورش خلاقیت در درون کودکان و تربیت فرزندان خلاق نقش تعیین کننده دارد.
۳. عامل دیگری که مادر بر کودک در تربیت شناختی تأثیر می گذارد، نگرش هایی است که در او ایجاد می شود و نگرش های فرزندان متأثر از مادر است.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن مجید.

۱. آذربایجانی، مسعود و دیگران، (۱۳۸۲)، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲. برادبری، تراویس و جین گریوز، (۱۳۸۹)، EQ چیست و چرا مهم‌تر از IQ است، ترجمه هادی ابراهیمی، تهران: نسل نواندیش، چاپ سوم.
۳. برک، لورا ای، (۱۳۹۰)، روان‌شناسی رشد ۱ (از لقاح تا کودکی)، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر ارسباران، چاپ هجدهم.
۴. پاک‌نژاد، رضا، (بی‌تا)، ازدواج مکتب انسان‌سازی، یزد: مهدیه اشکذر، چاپ چهارم.
۵. حر عاملی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۶. خبرگزاری ایانا آدرس: www.iana.ir. چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۹.
۷. دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۸۴)، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفدهم.
۸. رابرت آل. همپتون و توماس پی. گالت، (۱۳۸۸)، خشونت خانواده، پیشگیری و درمان، ترجمه داود کربلایی و محمد میگونی، تهران: انتشارات آفرینش.
۹. رابینز، آنتونی، (۱۳۹۳)، توان بی‌پایان، ترجمه محمدرضا آل‌یاسین، تهران: انتشارات هامون، چاپ بیست و چهارم.
۱۰. ستوده، هدایت‌الله، (۱۳۹۵)، روان‌شناسی اجتماعی، تهران: انتشارات آوای نور، چاپ هجدهم.
۱۱. سیف، سوسن و دیگران، (۱۳۸۹)، روان‌شناسی رشد (۱)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ بیست و یکم.

۱۲. سیف، علی اکبر، (۱۳۹۵)، روان‌شناسی پرورشی نوین: یادگیری و آموزش، ویرایش هفتم، تهران: نشر دوران.
۱۳. شاملی، عباسعلی و دیگران، (۱۳۹۳)، نظام‌نامه تربیتی، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۱۴. شعاری‌نژاد، علی اکبر، (۱۳۸۸)، روان‌شناسی رشد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ نوزدهم.
۱۵. صانعی، صفدر، (۱۳۸۱)، بهداشت ازدواج از نظر اسلام، اصفهان: انتشارات کنکاش، چاپ سی‌وسوم.
۱۶. کارنگی، دیل، (۱۳۹۶)، آیین دوست‌یابی، ترجمه خشایار خطیر، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ بیستم.
۱۷. کرفت، آنا، (۱۳۸۸)، پرورش خلاقیت در کودکی، ترجمه مهدی نورانی، تهران: نشر رسش.
۱۸. کریمی، یوسف، (۱۳۹۲)، روان‌شناسی اجتماعی، ویرایش سوم، تهران: نشر ارسباران، چاپ بیست‌ونهم.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، کافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم.
۲۰. کورلند، مایکل و ریچارد لوپاف، (۱۳۸۷)، چگونه صاحب حافظه‌ای برتر شویم، ترجمه فرشاد نجفی پور، تهران: نسل نواندیش.
۲۱. کوئیک، جیم، (۱۴۰۰)، ذهن نامحدود. ترجمه زینب موحدی. قم: انتشارات کتابستان معرفت.
۲۲. کوئیلیام، سوزان، (۱۳۸۶)، تفکر مثبت، ترجمه مهربانو عنقاایی، تهران: انتشارات به تدبیر، چاپ دوم.

۲۳. گنجی، حمزه، (۱۳۸۱)، آزمون‌های روانی (مبانی نظری و عملی)، مشهد: دانشگاه امام رضا^(ع)، چاپ هشتم.
۲۴. گنجی، حمزه، (۱۳۹۸)، روان‌شناسی عمومی، تهران: نشر ساوالان، چاپ ششم.
۲۵. مردانی‌پور، ناصر، (۱۳۸۷)، خلاقیت و نوآوری، قم: انتشارات زمزم هدایت.
۲۶. میلانی‌فر، بهروز، (۱۳۹۲)، روان‌شناسی کودکان و نوجوانان استثنایی، تهران: نشر قومس، چاپ بیست‌وششم.
۲۷. واشنگتن، بوکر تالیافرو، (۱۳۹۸)، قیام یک برده، ترجمه ریحانه حسنی، قم: انتشارات کتابستان معرفت.
۲۸. وندر زندن و جیمز ویلفرید، (۱۳۸۵)، روان‌شناسی رشد (۱ و ۲)، ترجمه حمزه گنجی، ویرایش دوم، تهران: مؤسسه نشر ساوالان.